

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو

۱۰/۱۱/۰۸

نوکان‌ها نرفته؛ برگشتند!

درآمد

- در انگلستان تاچریست‌ها، لیبرها را کنار زدند...
- در سوئد راسیست‌ها اکثریت کرسی‌های پارلمانی را اشغال کردند...
- در انتخابات مجلس نمایندگان امریکا، نوکان‌ها اکثریت را به دست آوردند...
- همه جا صحبت از *ریاضت اقتصادی* است. چه پیش آمده؟

کل جهان سرمایه‌داری و به خصوص امریکا و اروپا در بحران اقتصادی دست و پا می‌زند و راست‌ترین دولت‌های تاریخ سرمایه‌داری (نئولیبرال‌ها) بر اریکه قدرت سوارند و قلاده سگ‌هایشان را برای تعرض به اعتراضات کارگری کشوده‌اند. تقریباً در تمام کشورهای اروپایی احزاب راست، دولت را در اختیار دارند و با وجود نتگ کردن عرصه معیشت طبقه کارگر گل می‌گویند و گل می‌شنوند و هر روز قانون جدیدی را به تصویب می‌رسانند که هدفش *جبران خسارات هنگفت سرمایه‌داری کازینویی* از جیب خالی کارگران و فرودستان است.

در ابتدای دومین دهه از هزاره نو، مفهوم *سوسیال دموکراسی همان قدر چندان‌آور و مهوع است که کاپیتالیسم*. حالا دیگر کسی از حزب سوسیالیست پاپاندرو (یونان) – که کمر به قتل کارگران بسته – به سوسیال دموکراسی ابتدای آخرین سده هزاره پیشین راه نمی‌برد. آن سوسیال دموکراسی انقلابی با خون رزا لوکزامبورگ و لیکنیخ **"یک دم در آن ظلام درخشید و جست و رفت"** و این سوسیال دموکراسی با مکیدن خون طبقه کارگر به حیات زالو وار خود ادامه می‌دهد. فرق چندانی میان سارکوزی نئولیبرال و گوردون براون لیبر نیست. کامرون و مرکل و برلوسکونی هم از جنس پاپاندرو هستند. کشتی سوسیال دموکراسی سوئد نیز به گل نشسته است. اینک هارترین شکل راست چنان گرد و خاک راه انداخته که باید برای ارتداد کائوتسکی جشن گرفت!
در این مقاله نگاهی خواهیم داشت به چپستی همین تحولات.

یک. عقربه روی ۱۹۱۷ مانده. بناء به یک سنت تاریخی سیاسی، حزب دموکرات امریکا که از طیف‌های مختلف محافظه‌کار تا کینزی و لیبرال‌های فرهنگی شکل گرفته از نظر افکار عمومی "ترقی‌خواه" جریان مطلوب کسب قدرت سیاسی به حساب رفته است. دولت جیمی کارتر با همه شعارهای کذائی "حقوق بشر"ی‌اش برای ایرانیان بدبمن نبود! مصری‌ها و توافق کمپ دیوید و آمیزش انورسادات با مناخیم بگین را نمی‌دانم! شاید رادیکالیسم ناسیونالیستی مصری که با اقتصاد مافیائی حسنی مبارک - و جانشین احتمالی‌اش جمال مبارک - به خاک سیاه نشسته، گاه در حسرت دوران جمال عبدالناصر ترانه‌های ام‌کلثوم را زمزمه می‌کند و به یاد شب‌های شعر بیروت و شعرخوانی نزار قبانی و محمود درویش آه می‌کشد. شاید خاطره جرج حبش و شلیک‌های طوفانی فتح و ابوعمار، حنای محمود عباس را نزد فلسطینی‌ها بی‌رنگ کرده و حماس یله داده به تهران و دمشق نیز پاسخ‌گوی ایده‌ال آوارگان نیست. آیا در این چهار دهه در های دنیا بر پاشنه دیگری چرخیده است. برای ما که - به قول رفیق نازنین ام احمد شاملو - نزدیکترین خاطره مان؛ خاطره قرن‌هاست، **ساعت روی عقربه ۱۹۱۷ متوقف مانده** و ثانیه شمار چند بار در مجارستان لوکاج و فرانسه دهه هفتاد و چین دوران کوتاه مائو و ویتنام هوشه‌مین و کوبای کاسترو - چه و یوگسلاوی تیتو... چرخیده است. فقط ثانیه شمار. تیک‌تاک. یک دقیقه به پیش و سکوت. گیرم سرخ پوشیدن خانم دیلما روسوف نمکین برزلی و چوگان چاوز، اورته‌گا برای‌مان کسل‌کننده شده است. مثل فوتسال احمدی‌نژاد - مورالس! در کوبا صحبت از خصوصی‌سازی مشاغل کوچک در میان است و یک میلیون بی‌کار. در عرض دو سال گذشته دست‌کم ۸۰ میلیون کارگر به خیل بی‌کاران جهان پیوسته‌اند. در چین انسان تا حد راندن درشکه فردی تقلیل یافته و زنان زیبای ماساژور یک ساعت نیروی کار خود را به ۵ دلار می‌فروشد. در تایلند ناگهان رهبری سرخ جامه‌گان - به بهانه جلوگیری از خشونت - تسلیم دولت راست شد و خیابان‌ها و مردم عاصی را به دولت وانهاد. انگار که انقلاب بی‌خشونت هم داریم! در فرانسه ژرژ پولیتسر و پرمور و ژاک سولومون سرخ، حالا سارکوزی سیاه میدان دار شده و قد یکی از آلترناتیوهایش به کوتاهی اندام آب‌رفته رویال است. دریغ از یک خبر درباره مواضع اولیویه بزانشنو. اگر پرچم **cgt** در CNN و فاکس نیوز مشاهده می‌شود برای آن است که ساکنان کرگوش مریخ و ماه نیز صدای اعتراض سرخ ۳/۵ میلیون نفر کارگر را می‌شنوند و انکار آن مطلقاً غیر ممکن است. چرا انگلستان خاموش است؟ اسپانیا و پرتغال چرا نمی‌خروشند؟... در آینده اگر مجال باشد به همه این موارد خواهیم پرداخت. اما در این مجال در گود دیگری چرخ خواهیم زد.

دو. ریگان با تفنگ آمد! بررسی چپستی تحولات اخیر در انتخابات مجلس نماینده‌گان امریکا ما را لاجرم کمی به عقب‌تر می‌راند. چنان‌که دانسته است کمپین "چای" با محوریت مرتجع‌ترین زن لوند و در عین حال جن‌گیر و خرافی عرصه سیاسی امریکا (سارا پیلین و عینک پر فروشش) توانست دموکرات‌ها را کنار بزند و اکثریت مجلس نمایندگان را فتح کند. این واقعه عجیب نبود. خود او‌باما نیز در گفت و گو با بی‌بی‌سی فارسی به این نکته پرداخته و این شکست را عوارض مماشات با برنامه هسته‌ای ایران دانسته بود. شاید صورت‌مندی ظاهری قضیه چنین باشد، اما من می‌خواهم با یک فلش‌بک تاریخی نشان دهم که اولاً تحلیل او‌باما بی‌ربط است؛ ثانیاً در صورت پیروزی دموکرات‌ها نیز امکان تغییر چندان در سیاست‌های داخلی و خارجی امریکا تحقق پذیر نبود. کما این‌که طی دو سال گذشته دیدیم. خواهیم گفت چرا.

دهه هفتاد یکی دیگر از همان زنجیرهای بحران (بحران سیکلیک) به دست و پای سرمایه‌داری پیچید و سرمستی‌اش را در تمام جهان به زمین کوبید. از یکسو بن‌بست در سرمایه‌داری دولتی اردوگاه (کمونیسم بورژوازی شوروی) و افول مائوئیسم در چین، آلت‌رناتیو سوسیالیسم را بی‌رنگ کرده بود و از سوی دیگر سرگیجه دولت‌های رفاه در غرب سایه‌نومیدی را بر تن و جان همه دولت‌گرایان حاکم ساخته بود. در چنین شرایطی بود که تاچر در سال ۱۹۸۹ با شعار: **"چیزی به عنوان جامعه وجود ندارد، بلکه فقط مردان و زنان منفرد وجود دارند"** به عنوان تنها آلت‌رناتیو موجود به قدرت خزید تا دو سال بعد (۲۰ ژانویه ۱۹۸۱) ریگان نیز با پلاتفرم مشابه "دولت راه‌حل مشکلات نیست، بلکه دلیل وجود مشکلات است" عروج کند. حزب جمهوری‌خواه به دلیل گرایش‌های ضد دموکراتیک خود همواره قادر به جذب آرای بسیاری از گروه‌های مذهبی و سیاسی ارتجاعی بوده است. اتحاد این حزب با "اکثریت پرهیزکار" و گروه‌های نژادپرستی مانند "کارگران سفید پوست" - که به ضد منافع طبقاتی خود بارها با جمهوری‌خواهان متحد شده‌اند - در برهه‌های مختلف تاریخی به صعود راست‌ها انجامیده است. به قول دیوید هاروی - در تحلیل عروج ریگان - "نه برای اولین بار و نه برای آخرین بار در تاریخ است که یک گروه اجتماعی به دلایل فرهنگی، ملی و مذهبی برای رأی دادن به ضد منافع مادی، اقتصادی و طبقاتی خود ترغیب شده است." (دیوید هاروی، ۱۳۸۶ ص: ۷۵). تاثیر و نفوذ عوامل فرهنگی، ملی و مذهبی - که در نهایت با ساختارهای اقتصادی هر جامعه مرتبط است - در فرایند چرخش واقعیات سیاسی و طبقاتی گاه چنان نامیدکننده بوده، که به قول گرامشی، مسایل سیاسی هرگاه به شکل مسایل فرهنگی تغییر داده شده‌اند به مسایل "حل نشدنی" مبدل گردیده‌اند.

ریگان آمد و دوره جدیدی از تباهی آغاز شد. ریگان با تفنگ نئولیبرالیسم آمد تا فقر و فلاکت و پراکندگی نیز با شتاب به خانه طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کش بیاورد. کاهش حدود و محتوای نظارتی و کنترلی دولت فدرال به ترتیب بر کلیه فعالیت‌های صنعتی، شرایط محیط‌های کارگری، مراقبت‌های بهداشتی به همراه تقلیل وحشتناک حمایت از حقوق مصرف‌کننده، در کنار مقررات‌زدائی در جریان‌های مالی، تجدیدنظر گسترده مالی با هدف شوم احیای قدرت طبقاتی بورژوازی - به شیوه معافیت‌های مالیاتی - زمانی به یک دوران عمیقاً سیاه گره خورد که ریگان‌یست‌ها **اتحادیه‌های کارگری** را نیز از پا درآوردند. تحریک اتحادیه کارکنان کنترل هوایی به اعتصاب و متعاقب آن زهرچشم گرفتن از یک طرف و انتقال فعالیت‌های صنعتی از نواحی شمال شرقی و شمال مرکزی اتحادیه‌گرا به ایالات جنوبی فاقد اتحادیه از طرف دیگر، عملاً به فروپاشی اتحادیه‌های کارگری انجامید. برای تبلیغ و ترویج نئولیبرالیسم وال‌استریت ژورنال با بهرمنندی از حمایت‌های مالی پیدا و پنهان دولت، دوش به دوش مراکز نظریه-پردازان دانشگاه‌های هاروارد و استنفورد وارد عمل شدند و بازوهای تبلیغاتی و تئوریک بانک جهانی و صندوق بین‌المللی را تقویت کردند. این حوادث تلخ وقتی تکمیل شد که دیوار برلین فرو ریخت. **دیواری که دود ظهور و سقوط مستقیم به چشم چپ رفته بود**، به مستمسکی تبدیل شد تا نظریه‌پردازان فرومایه‌ی همچون فوکویاما، شیپور را از سر گشادان بزنند که: خلاق بشتابید که تاریخ با پیروزی لیبرال دموکراسی به پایان رسیده است و سرمایه‌داری کازینو عنقریب شما را به بهشت موعود رهنمون خواهد ساخت. (قراگوزلو، ۱۳۸۷، صص: ۳۶-۲۶) به نظر نگارنده این فقط قاتلان زنجیره‌ی نیستند که باید محاکمه و به حبس‌های طولانی و تبعید فرستاده شوند. گاه لازم است "تنورپسین‌هایی" همچون فوکویاما به خاطر ارایه یک مشت پاره‌های پوچ برای یک دوره، به کار (فی

المثل نظافت منزل کارگران دانشگاه هاروارد) گمارده شوند و یا برای مدتی وظیفه خطیر پاکیزه سازی محل خروج تاریخ مصرف غذاها و روده‌ها را به عهده گیرند!

سه. بیلی با مونیکا آمد! بعد از آنکه معلوم شد وعده‌های نئولیبرالیستی کشکی بیش نبوده است که به درد سائیدن نیز نمی‌خورد؛ و باز هم ثابت گردید که تاریخ نه فقط به پایان نرسیده بل که زمانی به اوج شکوفائی صعود خواهد کرد که پرولتاریا با درهم شکستن اسطوره دولت طبقاتی، جامعه را به رهائی مطلق از قید بردگی مزدی برساند؛ بار دیگر مردم ایالات متحده به جوش و خروش افتادند و در غیاب حیرت‌انگیز چپ به امام‌زاده دموکرات‌ها دخیل بستند. دولت بیل کلینتون نه دموکرات بود نه کینزین. دولتی بود به نمایندگی از جناح سنتر حزب که آمده بود تا کمی – فقط کمی – از کثافت‌کاری‌های جمهوری‌خواهان را بشوید. عملاً چنین نشد. دوران بیلی با ماجراهای هیجان-انگیز نیمه پیدای مونیکا لوینسکی و غریزه‌های اصلی و فرعی پنهان در کاخ سفید طی شد. کلینتون (۲۰۰۱-**اقتصادی** دست زد و صرفاً خاکستری بر آتش بحران ریخت. این سیاست‌گذاری که تا حدودی به افزایش قدرت مالی دولت و هم‌زمان با آن، کاهش سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها انجامیده بود، به تدریج اقتصاد امریکا را وارد یک دوران رکود کرد. از سوی دیگر نئولیبرال‌ها که با ریگان از دولت کوچک دفاع می‌کردند، در دوران ریاست جمهوری کلینتون نیز نفوذ خود را در سنا و مجلس نمایندگان از دست ندادند. به یک مفهوم و علی‌رغم اصلاحات مالی نیم بند پیش گفته، بیل کلینتون نیز لاجرم همان سیاست‌های نئولیبرالی ریگان را پیشه کرد.

(در افزوده: بی‌هوده نیست در جریان اعتصابات اواخر اکتبر پاریس یکی از کارگران یونانی؛ کارگران معترض فرانسوی را خطاب قرار داده و گفته بود: **رفقاع! شما در حال جنگ با یک دولت نئولیبرال هستید، اما ما با دولتی سوسیال دموکرات در ستیزیم که دقیقاً عین دولت شما عمل می‌کند.**)

باری دولت کلینتون در مجموع با ادامه سیاست‌های نئولیبرالی نه فقط یک دولت ثروتمند (wealthfare - state) را به جای دولت رفاه (welfare - state) نشاناند، بل که با کاستن از هزینه‌های اجتماعی، در یک قلم هفتاد میلیارد دلار سوبسید به رسانه‌های بزرگ خصوصی مانند جنرال الکتریک و والت دیسنی پرداخت.

در طول حاکمیت دولت بیل کلینتون نیز سیاست‌های نئولیبرالی **مقررات‌زدانی** مالی ادامه یافت. واقعیت این است که دولت‌های لیبرال اساساً به حمایت از بانک‌های سرمایه‌گذاری روی کردند و سقف حمایت از پس‌اندازهای مردم را در حد بسیار کوچکی محدود ساختند. فی‌المثل در انگلستان اگر کسی سیصد هزار پوند به بانک سپرده بود، دولت فقط باز پرداخت فوری پنجاه هزار پوند آن را تضمین می‌کرد. در طول حاکمیت سیاست‌های نئولیبرالی بانک‌های تجاری نقش یک واسطه را برای سرمایه‌گذاران ایفاء می‌کنند. در امریکا بخش‌هایی از قانون Glass – Steagall در سال ۱۹۸۰ و کل آن در سال ۱۹۹۹ با مصوبه قانونی Gram – leach Billy ملغاً اعلام شد و در نوامبر همان سال به امضای بیل کلینتون رسید. در نتیجه ابزار کنترل بر فعالیت بانک‌های سرمایه‌گذاری و مقررات دست و پا گیر!! آنان بر بانک‌های تجاری و سپرده‌های مردم به کلی از میان برداشته شد و راه برای تاخت و تاز سرمایه‌داری کازینو اسفالت و اتوبان گردید. در پایان کار دولت دموکرات کلینتون، سرمایه‌داری امریکا از چند ناحیه تهدید می-شد:

۱. رویارویی‌های ایدئولوژیک از سوی راست میانه و محافل نئوکنسرواتیست به رهبری بوش دوم که با دفاع از یک جانب‌گرایی مطلق، از سیاست‌های میلیتاریستی نظام سرمایه‌داری امریکا و ضرورت حمله‌ی نظامی به عراق،

ایران و کره شمالی دفاع می‌کردند. نئوکان‌ها که بازتابنده تناقض رشدیابنده سرمایه‌داری امریکا بودند، هژمونی خود را نه در عرصه رقابت‌های تولیدی با اروپا و چین و ژاپن، بل که در عرصه نظامی‌گری به معرکه نهادند.

۲. لیبرال‌های سنتی مانند استیگلیتز، ساچز و کروگمن – که از تئوریسین‌های شاخص مراکز امپریالیستی بودند – از یکسو مانیفست نئولیبرالیسم را زیر سؤال می‌کشیدند و نسبت به خطر زنجیر پاره‌کردن بازار آزاد و مقررات‌زدائی هشدار می‌دادند و از سوی دیگر در صندوق بین‌الملل و بانک جهانی با ژست تعدیل رادیکالیسم نئولیبرالیستی، برای دولت‌های "جهان سوم" مانند ایران، نسخه‌های نئولیبرالی هدف‌مندسازی یارانه‌ها (تعدیل اقتصادی رفسنجانی) می‌نوشتند.

۳. راست محافظه‌کار شرقی نیز یکسره به موی دماغ دولت کلینتون تبدیل شده بود. افغانستان در مقام سرزمینی مقدس برای گردآیش بنیادگرایان اسلامی از همه سوی جهان، برای ایالات متحده شاخ و شانه می‌کشید.

چهار. جورج دبلیو با دبلیو (war) آمد! در چنین شرایطی بود که مردم درمانده ایالات متحده، جورج دبلیو بوش را به آل‌گور ترجیح دادند. ظاهراً مردم امریکا به تبع این تئوری امام محمد غزالی که از حاکم ستمگر و نظم آهنین در برابر حاکم بی‌عرضه و بی‌نظمی دفاع می‌کرد به بوش پناه بردند تا هم از شر القاعده راحت شوند و هم...

جورج دبلیو بوش – درست مانند سارکوزی و برلوسکونی – منفورترین رئیس جمهوری تاریخ امریکا به شمار می‌رود. هم از نظر مردم ایالات متحده و هم در افکار ترقی‌خواه جهانی. حجم اقتصاد فرانسه و ایتالیا در مجموع به ۳۰ درصد اقتصاد امریکا نیز نمی‌رسد و به تبع آن قدرت سیاسی نظامی این دو کشور نیز نسبت به امریکا به مراتب کمتر از رقم یاد شده است. حالا تصور کنید که این کلکسیون زشت بدترکیب و البته راست‌ترین شکل کل دولت‌های تاریخ سرمایه‌داری چه موجود وحشتناکی را شکل می‌دهند.

جورج بوش در طول ۵ سال اول دولت خود به موازات کاهش یک و نیم تریلیون دلار از مالیات بورژوازی امریکا، بودجه هفت میلیارد دلاری مصوب کنگره را برای بیمه بهداشت کودکان رد و حذف کرد. دولت بوش بعد از جانسون بیش‌ترین خسارت را به مردم امریکا زد. هزینه‌های دولت اول بوش نسبت به دوره کلینتون از ۱/۸۶ به ۲/۴۸ تریلیون دلار (۳۳ درصد) افزایش یافت و سهم بودجه دولت فدرال از تولید ناخالص داخلی از ۱۸/۵ درصد به ۲۳ درصد رسید. این همان مفهوم دماغ‌گوزیک دولت کوچکی است که نئولیبرال‌ها در بوق و کرنا کرده بودند. هزینه‌های جنگ در عراق و افغانستان و شیفت بحران مالی به یک بحران اقتصادی تمام عیار و عبور بحران از مصادره خانه‌های رهنی و سرایت به صنایع بزرگ مردم ایالات متحده را نسبت به نئوکان‌ها دل زده و منزجر ساخت و بدین ترتیب باراک اوباما به راحتی توانست از سد کوتاه مک‌کین - پیلین بگذرد.

پنج- باراک با باک بسته‌های تشویقی آمد. باراک اوباما در بدترین شرایط سیاسی اقتصادی، نظامی و فرهنگی حاکم بر امریکا – و البته دولت‌های سرمایه‌داری غرب- به کاخ سفید رفت. شرایطی به مراتب بدتر از زمانی که روزولت و نیودیل را وارد ساحت سیاسی امریکا کرده بود. **بن‌بست جنگ در عراق و افغانستان؛ تعمیق بحران اقتصادی** و به تبع آن **افول هژمونی امپریالیستی امریکا** در کنار **عروج روسیه و چین**، سیاست‌های اقتصادی دولت اوباما را که در بسته‌های تشویقی به صنایع تعریف می‌شد و برگرفته از رهنمودهای تئوریسین‌های نوکینزی بود به شکست کشید. تزریق سرمایه به صنایع برای جلوگیری از رکود و ایجاد اشتغال نتوانست پاسخ‌گوی کسری بودجه کلان امریکا باشد. نرخ بی‌کاری دو رقمی شد. این سیاست‌ها فقط از سوی ۳۰ درصد اعضای اصلی حزب دموکرات (در سنا و مجلس نمایندگان) حمایت می‌شد، اما از آنجا که نئوکان‌های دولت بوش نیز تنها راه برون‌رفت از بحران را در فرستادن همین بسته‌های تشویقی یافته بودند، لاجرم از سوی کنسرواتیست‌های هر دو حزب مورد

حمایت قرار گرفت. کنسرواتیس‌ها تقریباً بیست درصد حزب دموکرات را شکل می‌دهند و با احتساب بیست درصد تیپ‌های پروگرسو لیبرال "چپ" و بیست و پنج درصد سنتر، کم و بیش ۳۵ درصد حزب نیز در اشغال طیف‌های لیبرال کنسرواتیس‌ است. طی دو سال گذشته دولت اواما در عراق و افغانستان به هیچ موفقیت قابل تأملی دست نیافت. نتیجه انتخابات عراق، راست سکولار (علاوی) را در برابر راست مذهبی (مالکی) بر به بر کرد و دولت به حال تعلیق درآمد. سفرهای مکرر معاون اول به بغداد بی‌نتیجه ماند. اعزام نیروهای بیش‌تر (۳۰ هزار سرباز جدید) به افغانستان در کنار غوغای برکناری ژنرال مک‌کریستال بر گره کور جمع کردن بساط طالبان و کنترل فساد رو به فزونی دولت کرسی افزود. ارسال حجم سنگین بسته‌های تشویقی به سوی صنایع و بانک‌های ورشکسته در کنار معافیت‌های مالیاتی برای بنگاه‌های بحران زده، راه به جایی نبرد و رکود و بی‌کاری بر هزینه‌های دولت افزود. سیاست خارجی چانه‌زنی با میز ایران از سرعت برنامه هسته‌ای و **غنی‌سازی** این کشور نکاست و همین سیاست در جریان ایجاد صلح میان دولت عباس و نتانیاهو با سرکشی اسرائیلی‌ها و گسترش شهرک‌سازی‌ها تجاوزکارانه عملاً به شکست انجامید. سقوط دو دولت متحد امریکا در قفقاز (گرجستان و اکرابین) و متعاقب آن فروپاشی دولت قرقیزستان دست امریکا را از کنار گوش دولت عظمت طلب و امپریالیستی روسیه کوتاه کرد.

سیاست‌های کارگری دولت اواما نیز با مواضع ضد کارگری جریان دست راستی تی پارتی – که در فاکس نیوز ریشه دوانده – به دیوار سفت خورد. تی پارتی که جمعی از لومپنتاریای ایالات متحده را گرد کرده در دو سال گذشته تاوان بی‌کارسازی‌ها را بر سر کارگران سیاه‌پوست، مهاجر مکزیکی و غیره شکسته و گول گلوبالیسم امپریالیستی را در قلک ناسیونالیسم لومپنیستی خود فرو برده است...

(در افزوده: در مورد "جنبش کارگری در امریکا" بنگرید به مقاله‌ای به همین نام از انگلس که در ۲۶ جنوری سال ۱۸۸۷ در کتابی تحت عنوان "وضع طبقه کارگر در انگلستان" منتشر شده است. به نظر می‌رسد تحلیل انگلس در این رابطه هنوز نیز از قوت تئوریک و تعلیلی کافی بهره‌مند است)

به این ترتیب مصاحبه باراک اواما با BBC (فارسی) که در اواخر سپتامبر سال جاری صورت گرفت و به وضوح مؤید ناامیدی وی از نتیجه انتخابات کالیفرنیا بود، و **طرح ادعای مماشات با برنامه هسته‌ای ایران**، به عنوان دلیل احتمالی شکست در انتخابات مجلس نمایندگان اساساً، موضعی معطوف به فرار به جلو بیش نیست. اعتبار عوام‌فریبانه آن نیز ضعیف است. دغدغه مردم امریکا برنامه هسته‌ای ایران نیست، چنان‌که اواما – در آن مصاحبه مدعی شد – و گاه از زبان جمهوری‌خواهان نیز شنیده می‌شود. اتفاقاً مردم امریکا –خلاف ادعای اواما – پس از گریز او از سیاست‌های خارجی تهاجمی جمهوری‌خواهان به دموکرات‌ها پناه آورده بودند و بدین اعتبار افکار عمومی امریکا برای جنگ با ایران و ادامه اشغال عراق و افغانستان **لَه‌ه** نمی‌زند. مجموع عوامل پیش گفته دلیل اصلی شکست دموکرات‌ها در انتخابات نوامبر ۲۰۱۰ مجلس نمایندگان بود.

چرا نئوکنسرواتیس‌ها؟

نئوکنسرواتیس‌ها و راست‌ها و راسیست‌ها نه فقط از پله‌های "**چای خاتم پیلین**" بالا رفته‌اند، بل‌که در مجارستان و انگلستان و هلند و سوئد هم دست برتر یافته‌اند. فرانسه و المان و ایتالیا و... نیز که از قبل در ید قدرت راست‌های افراطی بوده است. به نظر می‌رسد تأکید بر چند نکته ضروری است.

۱. چنان‌که در مبحث فشرده عمل‌کرد دولت کلینتون گفتیم برنامه‌های نئولیبرالی از سال‌ها پیش در کل جهان سرمایه‌داری - از چین دنگ شیائو پینگ گرفته تا یونان پایان‌درو – در دستور کار سرمایه‌داری جهانی شده قرار گرفته و تغییر دولت‌ها از نئوکان‌ها به دموکرات یا سوسیال دموکرات، تغییر محسوسی در زندگی فرودستان اقتصادی ایجاد

نکرده است. عملکرد سوسیال دموکراسی یونان با نئولیبرالیسم حاکم بر فرانسه تفاوت چندانی ندارد. سهل است اجرای نسخه‌ای واحد از ستادی مشترک است.

۲. پیروزی نئوکان در انتخابات مجلس نمایندگان امریکا حداکثر صندلی نانسی پلوسی را به جان بونر خواهد بخشید. تمام گل‌هایی که خانم پلوسی بر سر کارگران بی‌کار شده امریکائی زده بودند، پیشکش خودشان. گیرم که مرکز اصلی تصمیم‌گیری در امریکا کاخ سفید است و مجلس نمایندگان و سنا در نهایت نمی‌توانند مانعی جدی برای سیاست‌های رئیس‌جمهوری ایجاد کنند.

۳. دلخوش داشتن به اوباما و دیپرس شدن به سبب پیروزی اخیر نئوکان‌ها مؤید این نکته است که توافق کل جناح‌های سرمایه‌داری برای در تنگنا قرار دادن طبقه کارگر به درستی درک نشده است.

۴. عروج راست در جهان بار دیگر درستی تحلیل ما؛ در مقاله "درباره غیبت طبقه‌ی کارگر" را ثابت می‌کند. آقایان! در غیاب یک آلترناتیو سوسیالیستی و کارگری، طبیعی‌ست که مردم بی‌چاره در پاندولیسیم میان دموکرات و جمهوری‌خواه و بد و بدتر سرگردان شوند. کارگران نیازی به آگاهی طبقاتی - آن‌سان که لوکاچ و مائو و غیره می‌گفتند - ندارند. با حضور یک آلترناتیو انقلابی از درون یک جنبش اجتماعی فراگیر سوسیالیستی همه جناح‌های چپ و راست بورژوازی غلاف خواهند کرد. فرودستان را دست‌کم نگیرید و ناآگاهشان نپندارید. از شغال به سگ زرد پناه بردن و بهعکس، ناشی از ناآگاهی نیست. ناشی از ناگزیری و استیصال است. تا زمانی‌که طبقه کارگر به صورت متشکل - اعم از تریدیونیونی یا حزبی - وارد میدان نشود هیچ یک از دولت‌های راست از فشار فعلی (ریاضت اقتصادی) نخواهند کاست. حضور طبقه کارگر فرانسه و زیر فشار گذاشتن دولت سارکوزی همان قدر حاوی پیام‌های مهم است که غیبت طبقه کارگر انگلیس و مانور آزادانه دولت دیوید کامرون. مبارزه طبقه کارگر حتا در قالب اتحادیه‌ی نیز می‌تواند در آینده و در صورت انکشاف مبارزه طبقاتی و تبدیل طبقه در خود به طبقه برای خود و شکل‌بندی حزب نیرومند؛ دولت‌های نئولیبرال و سوسیال دموکرات ضد کارگری را از قدرت سیاسی خلع ید کند.

۵. در پایان. خانم‌ها! آقایان! توجه داشته باشید که نئوکان‌ها اساساً جای دوری نرفته بودند که حالا برگشت‌شان به مجلس نمایندگان و عروج‌شان در دولت انگلستان و مجارستان و سوئد و غیره شما را به حیرت کشانده است. نئوکان‌ها، همین جا در کنار دموکرات‌ها بودند. خیلی نزدیک. حتا نزدیک‌تر از رابرت گیتس (وزیر دفاع نئوکان‌ها دولت اوباما) به شخص رئیس‌جمهور!

۶. به قول رفیق نازنین ام احمد شاملو:

خوش بینی برادرت ترکان را آواز داد

تو را و مرا گردن زدند

سفاهت من چنگیزیان را آواز داد

تو را و همه‌گان را گردن زدند

یوغ ورزاو برگردن‌مان نهادند

گاواهن بر ما بستند

بر گرده‌مان نشستند

و گورستانی چندان بی‌مرز شیار کردند

که بازمانده‌گان را

هنوز از چشم

خونابه روان است.

بعد از تحریر

گمان می‌زنم خوش‌بینی به سوسیال دموکراسی، توان تحلیل درست را از چپ ستانده است. برای تبدیل این خوش‌بینی به واقع‌بینی کافی‌ست برنامه‌های دولت یونان و فرانسه و انگلستان را کنار هم بگذاریم، تا دریابیم که چرا نزدیک‌ترین خاطره شاملو نیز خاطره قرن‌ها بوده است. هفت سال دیگر انقلاب اکتبر صد ساله می‌شود.

منابع:

- قراگوزلو. محمد (۱۳۸۷) *بحران، نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال*، تهران: موسسه انتشاراتی نگاه
- هاروی. دیوید (۱۳۸۶) *تاریخچه مختصر نئولیبرالیسم*، برگردان: محمود عبدالله‌زاده، تهران: اختران

یادداشت:

هرچند اینکه طبقه کارگر برای یک خیزش مشخص به آنچنان آگاهی طبقاتی که منظور مائو و لوکاش و دیگران بود نیاز ندارد، نیز نمی‌تواند خالی از اشکال باشد مگر برای آنکه طبقه کارگر بتواند سرمایه داری را به زیر کشد هیچ چیزی نمی‌تواند برایش از آگاهی طبقاتی با ارزشتر باشد. چه فقط همان آگاهی طبقاتیست که آن طبقه را به گفته لنین از طبقه ای در خود به طبقه ای برای خود تغییر می‌دهد.

اداره پورتال AA-AA